

سخنی در شناخت اخلاقیات و حساسیت‌های این حقیر!


 • بهروز قطیبی
روزنامه‌نگار و طنز پرداز

من و خط قرمزهام!

با این حال خوشحال بودم که هنوز کسی از خط قرمز من عبور نکرده و در این رابطه با کسی تعارف ندارم. در اولین نشست مجتمع مسکونی و آپارتمان جدید، صراحتاً به همسایگان محترم اعلام کردم خط قرمز من این است که کسی خودرواش را در قسمت من پارک نکند، اما الان پنج - شش ماه

هر آدم دو پای برای خود خط قرمزهایی دارد که اجازه عبور از آن را به دیگران نمی‌دهد. از جمله خط قرمزهای من، غش در معاملات املاک است و در این مورد با کسی شوخی و تعارف ندارم و طرف اگر از این خط عبور کند، در هر مقام و موقعیتی که باشد، خیلی جدی با او برخورد می‌کنم.



areadiv

است که یکی از همسایگان گرامی از خط قرمز من عبور کرده و خودرواش را از پارکینگ من بر نمی‌دارد و زورم هم به او نمی‌رسد. یکی دیگر از خط قرمزهای من عبور از راستگویی و درستکاری است، اما هر بار که به میوه‌فروش محله سفارش دادم و پولش را هم قبلاً پرداختم، حداقل نیمی از میوه‌هایش خراب و گندیده و قیمت آنها هم حدود ۲ برابر دیگر مغازه‌ها بود. همان طور که گفتم، اجازه نمی‌دهم کسی از خط قرمز من عبور کند و در این مورد با کسی شوخی و تعارف ندارم. با این حال، بانک سود وام را برایم ۱۸ درصد اعلام کرد، اما در عمل دیدم که ۲۸ درصد است، که متأسفانه ناخودآگاه از خط قرمز من عبور کرده بود.

حالا داستان چیست؟... راستش چندی پیش، پس از مدتی تردید، تصمیم گرفتم آپارتمان کوچکم را بفروشم و بزرگترش را بخرم. در دفتر املاک دوستان عزیز با مهربانی خاص و زاندا لوصفی دورم را گرفتند و برایم چای و نوشابه آوردند و حسای گفتمیم و خندیدیم و در آخر ۴ ورقه تایپ شده را جلویم گذاشتند تا امضا کنم. بیع‌نامه بود. آن را امضا و مهر کردم، اما شب در خانه که با دقت اوراق یاد شده را خواندم، متوجه شدم که قیمت آپارتمان مورد نظرم را به جای متری ۵۰ میلیون تومان، ۷۰ میلیون تومان و آپارتمان مرا به عوض متری ۴۰ میلیون تومان، ۲۵ میلیون تومان نوشته‌اند و من هم آن را امضاء کرده‌ام!

از فرمانی‌هاش ما!



رضا رفیع

داستان من و صالح علاء! - ۲

توضیحات حضرت صالح!

در نخستین شماره از مبحث جدید «داستان من و صالح علاء» که سه شنبه پیش و در اولین نوبت از سال جدید به زیور طبع آراسته شد؛ همان لدی الورود، به شعری از حضرت دوست، عالیجناب صالح علاء، استاد شده بود که بیشتر و پیش‌تر به صورت صوتی و خوانش در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی ایشان به گوش جان نبوشیده شده بود:

«سینه‌ام دکان عطاری است، دردت چیست؟...» و چه شوخی‌ها که با آن نشده بود!

حضرت دوست - جناب صالح علاء - که یادداشت پیشین را ملاحظه و بلکه هم مطالعه فرموده بودند، فی المجلس دست به قلم و لب تاپ برده‌اند و این چند خط دلنشین را از برای ما و ایضا تنوین افکار عمومی فرستاده‌اند که عیناً چاپیده می‌شود:

آقا رضاجان رفیع!

شهد شکرین یادداشت شما را چشیدم. شعر «سینه‌ام دکان عطاری ست» را سال‌هایی دور شده از این سال‌ها، در تلویزیون یا رادیو خوانده‌ام.

بعدتر، برخی از هموطنان جان، در نوشتن آن شعر، صورت یک اسم و دو دیگر یک فعل را به شکلی که مقصود من نبوده، نویسانده‌اند. بدیهی است که مشکل صدا و نحوه خوانش من نیز در این قضیه مؤثر بوده است.

نخست کلمه «احله» است.

سینه‌ام دکان عطاری ست، دردت چیست؟

شنبلیله، رازیانه، شاهی و گشنیز

احله، آویشن، نیبذ سرخ شورانگیز.

احله نام گیاه نادری است مانند شنبلیله و شاهی و گشنیز و مانند آنها، اما اغلب هموطنان جان، در فضای مردموار، آن را به صورت اهل یا هل و حتی گاهی اهله نوشته‌اند که هم فاقد بافتاری موزون و هم بی‌معنی و مهمل است.

دیگر مورد، فعل «درامیدن» است. چنین کلمه‌ای در زبان شکرریز فارسی موجود نیست، و شما بهتر می‌دانید، هر واژه که وجود نداشته باشد، معنی هم ندارد. من در آن لت شعر نوشته‌ام: «دراندین». به معنی پاره پوره کردن، جر و واجر دادن.

من برای عاشق بی‌کس، برای عاشق بی‌چیز،

راه رفتن، گریه کردن زیر باران می‌کنم تجویز،

ناز بویا، بوی نعنا، بوی یاس

پیرهن چاکی، دراندین لباس

چنان که پیش‌پیش اقرار کردم، این اشتباه‌ها بر گردن من است که شعرها و ترانه‌ها را منتشر نمی‌کنم.

آقای «عمران صلاحی» عزیزمان، چند ماه پیش از عزیمت‌شان به عالم ناز، شبی در یک مهمانی به من گفتند: تو خیلی لوسی، این اداهای روشنفکرانه چیست که گفته‌ای من کارهایم را منتشر نمی‌کنم؟... مثل آدمیزاد، کارهایت را منتشر کن، بگذار مردم با ما همدردی کنند، ببینند ما با شنیدن شعرهای تو چه رنجی می‌کشیم!

گفتم: چشم!

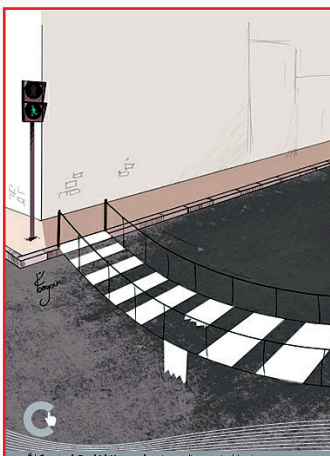
بعدتر به احترام او برخی داستان‌ها و ناز‌نوشته‌ها و یادداشت‌های پراکنده‌ام منتشر شد، اما هنوز برای انتشار شعرها متقاعد نشده‌ام! آقای رفیع!... ببخشید درمی‌زنند. خانه ما در طبقه چهارم است. باز کردن در خانه ما، شما را معطل می‌کند. اجازه بدهید بقیه مطلب را وقتی دیگر بنویسم.



دزد بیچاره درحالی که آثار نامت در چهره‌اش کاملاً هویدا بود، گفت: من تا به حال بیش از ۵۰ بار دستگیر شده‌ام و به زندان رفته‌ام و سپس پس از مدتی آزاد شده‌ام، اما هیچوقت مثل حالا تحت تأثیر قرار نگرفته و پشیمان نشده‌ام.

خلاصه آقا دزده از این که از خط قرمز من عبور کرده است، خیلی معذرت خواست، اما چند شب بعد هر چهار چرخ ماشینم را در پارکینگ باز کرد و دزدید!

گوش پسر شیطانم را پچاندم و گفتم: این همه خرج تو کردم تا مدرسه غیرانتفاعی بروی و دکتر و مهندس بشوی، اما اگر درس نخوانی و معدل ۲۰ نیآوری، از خط قرمز من عبور کرده‌ای. نتیجه این که آخر سال از ۱۰ درس، ۸ درس را صفر گرفت و رفوزه شد!



تبسم و تفکر



رشید کارگر

*متولد ۱۳۵۹

*شرکت در چندین جشنواره داخلی و خارجی و کسب مقام
*مدرس کاریکاتور و تصویر ساز چند کتاب
*برای نمایشگاه‌های کاریکاتور به صورت انفرادی و گروهی